

عقبگرد به سنگر زبان ملی، مشترک و سراسری فارسی!

مئهران باهارلی

سۆزوموز

[/http://sozumuz.blogspot.com](http://sozumuz.blogspot.com)

با توده ای شدن مطالبات ملی در میان ملت ترک در ایران، گسترش و تعمیق پایگاه مردمی و روشنفکری آن و توجه و حمایت روز افزون افکار عمومی جهانی و نهادهای بین المللی از این مطالبات مدنی و دموکراتیک، در جبهه مقابل نیز شاهد جنب و جوشی، اما متأسفانه تماما منفی و ناامید کننده هستیم. از جمله اینکه اخیرا بازتولید و تبلیغ ادعای ارتجاعی و مغلطه کهنه "ملی، مشترک و سراسری بودن زبان فارسی در ایران" از طرف ماشین تبلیغاتی دولت جمهوری اسلامی، نخبگان فرهنگی و سیاسی قوم فارس و همچنین جریانات و تشکیلات فارسی موسوم به سراسری به همراه پان ایرانیستهای لیبرال موسوم به پان ایرانیستهای خجالتی ترک و آذربایجانی و بعضی از روشنفکران و فعالین تورک و آذربایجانی وابسته به جریانات ملیگرای فارس مانند جمهوریخواهان و... تشدید شده است. تأسف آورتر آنکه این ادعاهای قطعیا بی پایه و به شدت تحریک آمیز هنوز در میان شماری از فعالین آذربایجانی مخالف راسیسم آریائی و شونیسیم فارسی اما متعلق به نسل پیشین و محافظه کار خریدار دارد (به عنوان مثال نگاه کنید به مقاله "زبان مشترک و زبانهای مادری"، دکتر ضیاء صدرالاشرفی، روزگار نو، پاریس، شماره مسلسل ۱۸۶-۱۷۲). این روشنفکران و فعالین تورک و آذربایجانی با کوته نگری سیاسی و ملی شگفت انگیزی منافع زبان ترکی، بهروزی ملت ترک و مصالح مملکت آذربایجان را در آن می بینند که "به همراه تدریس زبان مادری اقوام، زبان فارسی بعنوان زبان ملی، مشترک و سراسری ایران بکار گرفته شود"، "زبان فارسی [باید] به عنوان زبان مشترک تدریس گردد و مردمان ایران نیز بایستی فارسی را به عنوان زبان مشترک فراگیرند". دکتر ضیاء صدرالاشرفی، مقاله سید حسن تقی زاده. نگرشی سراسر اهانت آمیز که از هر جنبه در ضدیت آشکار با منافع زبان ترکی، بهروزی ملت ترک و مصالح سیاسی و ملی آذربایجان است.

فارسی "زبان ملی" همه ایرانیان نیست، زبان ملی قوم فارس است

مغلقه نخست قومیت‌گرایان فارس و دولت جمهوری اسلامی، ادعای آنها در باره ملی بودن زبان قوم اقلیت فارس برای همه مردم ایران است. کشور ایران از ملتها، ملیتها و اقلیتهای ملی مختلفی که دارای وجوه مشترک و وجوه متفاوتی می باشند تشکیل شده است. البته این غیریت و متفاوت از هم بودن لزوماً به معنی جدایی نیست. از این وجوه متفاوت یکی نیز زبان و در نتیجه ملیت، هویت و تعلق ملی افراد و گروهها است. از آنجائیکه در ایران نیز، مانند بسیاری از کشورهای خاورمیانه و جهان اسلام، زبان معیار اصلی تعریف ملت، هویت ملی و بازشناسی تعلق ملی افراد و گروهها می باشد، نتیجه چند زبانه بودن جمعیت ایران، لاجرم چند ملتی بودن مردم این کشور خواهد بود. در خاورمیانه، دو گروه انسانی که زبان تاریخی همدیگر را متقابلاً، بدون واسطه مترجم و به راحتی نسبتاً قابل قبولی درک نمیکنند متعلق به دو گروه ملی جدا شمرده می شوند. به زبانی ساده تر در ایران، دو گروه انسانی دارای زبانهای مادری متفاوت، دو ملت متفاوتند؛ مانند ترکها و فارسها در ایران که بی هیچ شک و شبهه ای نه بخشی از یک ملت واحد، بلکه دو ملت کاملاً مشخص و جدایند.

در ایران زبان فارسی زبان ملی فارسزبانان و یا ملت فارس است. همانگونه که زبان ترکی، زبان ملی ملت ترک و یا ترکزبانان این کشور است. به عنوان مثال در حالیکه فارسزبانهای استانهای فارس، کرمان، اصفهان، سمنان و خراسان رضوی همه بخشی از ملت فارس اند، ترکزبانهای استانهای مذکور بخشی از ملتی دیگر بنام ترک اند، زیرا زبان ملی شان متفاوت است. با این وصف زبان فارسی و یا هیچ زبان دیگر رایج در ایران، زبان ملی همه ملتها، ملیتها و اقلیتهای ملی این کشور نبوده و نیست، منحصر و صرفاً زبان ملی یکی از این ملتها، یعنی ملتی که به طور تاریخی و طبیعی بدان زبان تکلم می کند است. و اما اینکه امروز اکثریت مردم ایران زبان فارسی را میفهمند، به علت آموزش اجباری این زبان در یکصد سال گذشته از سوی دولت و محروم نگه داشتن ملتهای ایران از شناخته شدن رسمی زبان و فرهنگهایشان؛ و ممانعت از یادگیری، تحصیل و توسعه زبان و فرهنگهای ملیشان باز از سوی دولت است. به عبارت دیگر، آگاهی و تسلط اجباری مردم ایران به زبان فارسی جانشین و دولتی، به معنی ملی بودن این زبان در سراسر ایران نیست، زبان ملی ترکها ترکی است، بوده و خواهد بود.

عرضه کردن زبان ملی یکی از ملل ساکن در ایران به عنوان زبان ملی همه ملل ساکن در آن، آنهم زبانی مانند فارسی که ابزار و محمل سیاستهای دولتی نژادپرستانه و استعماری است، علاوه بر جعل واقعیتها، بی احترامی به ملل مذکور، تحریک نمودن آنها و افروختن آتش جنگهای قومی و ملی است. هر پیشنهاد و راه حل در عرصه مسئله ملی از طرف هر کس که با فرض ملی بودن زبان فارسی برای همه مردم ایران به پیش رانده شود، فاقد جدیت بوده، نشان از دشمنی صاحبان آنها با واقعیتهای ایران و ملل غیرفارس ساکن در آن دارد!

فارسی در ایران "زبانی سراسری" نیست، زبانی محلی در شرق-مرکز ایران است

مغلقه دوم قومیت‌گرایان فارس و دولت جمهوری اسلامی، در باره سراسری بودن زبان محلی فارسی است. معیار سراسری و یا محلی بودن یک زبان، حضور و پراکندگی تاریخی و طبیعی متکلمین بومی آن زبان در سراسر کشور است و نه موقعیت دولتی و یا رسمیت قانونی آن زبان. بنا بر این هنگامی که سراسری بودن زبانی مانند فارسی در ایران ادعا می‌شود، می‌باید پراکندگی تاریخی و طبیعی متکلمین به فارسی - که این زبان، زبان مادری و ملی آنهاست - در سراسر ایران را نشان داد و اثبات نمود. بجا آوردن این امر و وظیفه نیز، در میان وظایف و صلاحیتهای نویسندگان و بیانیه‌های سیاسی نیست. این امری است که با مشاهدات دقیق، آمارگیریهای علمی و مطالعات جغرافیای انسانی، آنها در محیطی دمکراتیک، شفاف و با بیطرفی کامل میتواند بدرستی و با دقت تعیین شود، شرایطی که هیچکدام از آنها در ایران امروز عملاً وجود ندارند.

با اینهمه آنچه از مطالعه داده‌های متعدد و پراکنده موجود در این عرصه به عنوان انتباهی اولیه حاصل می‌شود - که البته محتاج به تأیید با روشهای علمی می‌باشد - این است که زبان ترکی در شمال غرب کشور در استانهای آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، زنجان، قزوین، همدان، اردبیل، مرکزی، کردستان، کرمانشاهان، گیلان، تهران، قم؛ در شمال شرق کشور در استانهای خراسان شمالی، خراسان رضوی، خراسان جنوبی، گلستان، مازندران و سمنان؛ و در جنوب ایران در استانهای فارس، اصفهان، بوشهر، کرمان، کهگیلویه چهار محال بختیاری، خوزستان، لرستان و یزد، امروز نیز مانند گذشته زبان توده کثیری از مردم بومی است. به عبارت دیگر زبان ترکی در همه استانهای کشور - به جز در اراضی منطبق بر دو استان فعلی ایلام و سیستان و بلوچستان - در شمال غرب، شمال شرق، جنوب و مرکز ایران به شکل زبان اکثریت و یا زبان اقلیت، و به مثابه زبان اول بخش عمده‌ای از مردم بومی رایج است. از اینرو زبان ترکی در ایران، به لحاظ پراکندگی طبیعی و تاریخی متکلمین آن میتواند به راحتی به عنوان زبانی سراسری تلقی گردد.

در باره زبان فارسی نیز می‌توان گفت که این زبان پس از نزدیک به یک سده سیاست فارس‌سازی، حمایت‌های دولتی همه‌جانبه و با اعمال تدابیر تبعیض آمیز و غیردمکراتیک بسیار دیگر، بویژه در دهه‌های اخیر توانسته است موقعیت زبان رابط اجباری، رسمی و دولتی را پیدا نماید. اما زبان فارسی علی‌رغم این موقعیت غیرطبیعی و تحمیلی خود، در ایران هرگز زبانی سراسری نبوده و نیست. (البته زبان فارسی به یک معنا و مجازاً سراسری است. فارسی زبانی است که از طرف دولت بر مردم و ملل این کشور در سراسر ایران تحمیل شده است). چنانچه طبق منابع متعدد تا ربع اول قرن بیستم در هیچکدام از اراضی منطبق بر استانهای فعلی آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، زنجان، اردبیل، گیلان، مازندران، گلستان، خراسان شمالی، سیستان بلوچستان، هرمزگان، بوشهر، خوزستان، کهگیلویه، چهار محال بختیاری، لرستان، ایلام و کردستان، فارس زبانان بومی یافت نمی‌شده‌اند. فی الواقع امروز نیز زبان فارسی صرفاً زبان بومی منطقه ملی فارسستان و زبانی به غایت محلی است. (فارسستان و یا منطقه به هم پیوسته فارس نشین کشور، از مناطق فارس نشین هفت استان خراسان رضوی، خراسان جنوبی،

سمنان، کرمان، یزد، اصفهان و فارس و بخشهای کوچک فارس نشین در استانهای مجاور مانند تهران و قم متشکل است).

می باید از سراسری نمایان زبان فارسی پرسید چگونه است این زبان که صرفاً بومی هفت استان از ۲۹ استان کشور، آنهم به طور متمرکز در شرق و مرکز کشور است زبانی سراسری می باشد، اما زبان ترکی که احتمالاً به جز دو استان بلوچستان و ایلام در سراسر سطح کشور حضوری تاریخی و پراکندگی ای طبیعی دارد، زبانی محلی است؟ با این اوصاف، نیروهای سیاسی فارس - موسوم به سراسری میبایست از محلی نامیدن و محلی تلقی نمودن زبان سراسری ترکی و از سراسری نامیدن و سراسری تلقی کردن زبان محلی فارسی در ایران اکیدا خودداری نمایند. زبان فارسی همانقدر سراسری است که این سازمانهای سیاسی فارس! هر فرض و پیشنهاد و راه حلی در باره مساله ملی که در آن زبان ترکی به عنوان زبانی محلی و زبان فارسی به عنوان زبانی سراسری فرض و تقدیم شود، نشان از ناآگاهی صاحبان آنها از شرایط ایران دارد و بنابراین راه حل نبوده، خود مانعی بر سر راه حل مسئله ملی در ایران است.

فارسی، "زبان مشترک" ملت‌های ساکن در ایران نیست؛ زبان مشترک فارسها، تاجیکها و بخشی از یهودیان ایران است

مغله سوم قومیت‌گرایان فارس و دولت جمهوری اسلامی در باره مشترک بودن فارسی، بین فارسزبانان کشور و دیگر ملل ساکن در ایران است. این دروغ که اخیراً از سوی قومیت‌گرایان فارس و فارس‌گرایان و فارس‌زدگان غیرفارس بر آن تاکید بسیار می شود، عیناً در اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز آمده و صورت دروغی قانونی و حقوقی به خود گرفته است. حال آنکه در داخل ایران علاوه بر فارسها، صرفاً شش اقلیت ملی کم شمار وجود دارند که زبان مشترکشان فارسی - دری - تاجیکی و یا لهجه های بینابینی است. این گروههای ملی که زبانشان به لحاظ زبانشناسی - اما نه به لحاظ ادبی و سیاسی - می تواند لهجه های گوناگون یک زبان واحد تلقی گردد عبارتند از:

(۱) قوم فارس؛ که قوم مسلط بر کشور و حاکم بر دولت ایران است.

(۲) گروههایی منسوب به اقلیت ملی تاجیک زبان در استانهای مازندران و خراسان. شامل خاورها (هزاره های غربی و یا دره زینات؛ هزاره های شرقی و یا بربرها)، چاراویماقها (تیمانیها، فیروزکوهی ها، تیموریها، جمشیدی ها، هزاره قلعه نوئی). بسیاری از این گروهها، ترکهای بعداً تاجیک شده اند.

(۳) گروههایی منسوب به اقلیت ملی یهود در ایران که به لهجه های ویژه ای از زبان تاجیکی - فارسی به نام جودی - جیدی (جهودی) سخن می گویند. قابل ذکر است که یهودیان ایران به سه زبان جودی، ترکی و راجی

سخن می گویند. اغلب یهودیان آذربایجان و بخشهایی از خراسان (محمدآباد، لطف آباد، نوخندان، ..) به زبان ترکی؛ بخشی از یهودیان آذربایجان (همدان) و بسیاری از یهودیان فارسستان به زبان جودی؛ و بخشی از یهودیان فارسستان (تهران، اصفهان، شیراز، کاشان و ...) به لهجه دلیجانی زبان راجی سخن می گویند.

۴) گروههایی از اعراب فارسزبان شده فارسستان در خراسان (بیرجند، قائن، سرخس، ...).

۵) گروههایی از بلوچهای فارسزبان شده فارسستان در خراسان (جوین، نیشابور، ترشیز، ...).

۶) گروههایی از کولیهای فارسزبان شده در فارسستان.

۷) اقلیت ملی پارسی در استانهای یزد و کرمان فارسستان. این گروه زرتشتیانی هستند که به لهجه دری سخن می گویند.

در سطح منطقه ای زبان تاجیکی-فارسی زبان مشترک دو دسته زیر است:

۱) دری و تاجیک زبانهای ساکن در افغانستان و تاجیکستان و کشورهای همجوار،

۲) و برخی از یهودیان تاجیک-دری زبان

بنابر این فارسی به جز فارسان، تاجیک زبانان (هزاره، ...) و شمار خیلی از یهودیان، اعراب، بلوچها و کولیهای فارس زبان شده، زبان مشترک هیچکدام از دیگر ملتها، ملیتها و اقلیتهای ملی ساکن در ایران نیست. این زبان صرفا زبان مشترک دسته جات مذکور فارس-تاجیک زبان در ایران و منطقه است؛ همانگونه که زبان ترکی، زبان مشترک همه ترک زبانهای ایران و ترکان جمهوری آذربایجان، گرجستان، ترکیه، عراق، قبرس و سوریه؛ و یا زبان کردی زبان مشترک همه کردزبانهای ایران و کردان ترکیه، عراق و سوریه است. بین ترکان و فارسان چه در داخل ایران و چه در سطح منطقه ای هیچ زبان مشترکی وجود ندارد. هم از اینرو سخن گفتن از زبان فارسی به عنوان زبان مشترک فارسها و ترکهای ایران سخنی به غایت پوچ و سخت گزاف است.

اساسا در ایران چند ملتی و چند ملیتی که هر کدام از ملتها و ملیتهای آن دارای زبانی ملی از آن خودند، بحث زبان مشترک بحثی زائد است. کسانی که ادعا می کنند فارسی زبان مشترک مردم ایران است آگاهانه و یا ناآگاهانه زبان "مشترک" را با زبان "رابط تحمیلی" بین ملتهای ساکن در ایران و یا "زبان اجباری رسمی و دولتی"، و جبر و تحمیل را با اشتراک داوطلبانه و تاریخی خلط می کنند. مشترک نامیدن زبان فارسی تحمیلی و استعماری، چشم بستن بر سیاستهای فارسسازی؛ تأیید استعمار فرهنگی و تطهیر زبانی و تفریس اعمال شده در ایران؛ چشم بستن بر ستم ملی و فرهنگی و توتالیتاریسم مزمن در تاریخ اخیر ایران و اهانت به هویت و غرور ملی ملل و اقلیتهای ملی غیرفارس ساکن در ایران است.

دلیل اصرار بر دروغ مشترک، ملی و سراسری بودن زبان فارسی چیست؟

ادعای مشترک، ملی و یا سراسری بودن زبان فارسی از طرف دولت و قومیت‌گرایان فارس، ادعائی از سر تفنن نیست. بلکه زمینه سازی برای گنجاندن مردم ایران در قالب تعریف "ملت ایران" است. زیرا همانگونه که در سطح جهان و بطور گسترده ای پذیرفته شده است، برای ملت نامیدن دسته ای از مردم، داشتن زبان واحد شرطی لازم است و با این تعریف مورد قبول جهانی، وجود ملتی بنام ایران قابل اثبات نبوده، بلکه خود بخود و بی هیچ گفتگو نفی می گردد. برای رفع این مشکل، دولت و قومیت‌گرایان فارس مفاهیم زبان "رسمی"، "سراسری"، "رابط"، "مشترک" و "ملی" را با هم در آمیخته، نخست زبان "رسمی" فارسی را "سراسری" می نمایند و زبان "رابط اجباری" فارسی را به عنوان زبان "مشترک" داوطلبانه قلمداد می کنند. سپس این زبان گویا سراسری و مشترک داوطلبانه را به جای زبان "ملی" تاریخی ملل ایران جا می زنند و به گمان خود با این ترفند و چشم بندی، و پس از آنکه همه مردم ایران را دارای یک زبان کردند، ملت بودن هر کدام از ملل ساکن در ایران را نفی و ملت واحد بودن کل مردم ایران را اثبات می کنند. فی الواقع تاریخ سد سال اخیر ایران پس از شکست انقلاب مشروطیت در سال ۱۹۰۵ تاکنون عبارت بوده است از اجرائی نمودن طرح فوق که سیاست دراز مدت و استراتژیک قومیت‌گرایان فارس و دولتهای استعماری خارجی در رابطه با زبانهای ملل ساکن در ایران است. یعنی تبدیل گام به گام "زبان قوم اقلیت فارس" نخست به "زبان رسمی و دولتی" کشور، بعد از آن به "زبان رابط و سراسری" بین ملل ایران، سپس به "زبان مشترک و یا دوم" مردم، و در نهایت به "زبان مادری - ملی" (زبان اول، مادری و یا زبان تاریخی) همه ایرانیان. رژیم پهلوی دو هدف نخست یعنی رسمی و دولتی نمودن فارسی و تبدیل آن به زبان رابط ملل ایرانی را با موفقیت محقق کرد و جمهوری اسلامی در ادامه وظیفه - گرچه بیهوده - در حال اجرای دو هدف بعدی یعنی تبدیل زبان فارسی به زبان مشترک و در نهایت به زبان مادری و سراسری همه ایرانیان است.

از همین روست میباید تذکر داد و آگاه بود که پس از به روی کار آورده شدن دولت پهلوی تا به امروز، هر گونه تغییر و دخل و تصرف دولتی و اجباری حادثه در وضعیت زبانهای رایج در ایران (مانند فارسزبان شدن برخی از شهرهای ترک نشین آذربایجان مانند قزوین، ساوه، همدان و ...) و مشخصا ارتقاء موقعیت زبان قوم اقلیت فارس به عنوان زبان رابط و یا تنها زبان رسمی دولت مرکزی ایران، و احیانا تبدیل آن به زبانی مشترک مطلقا فاقد مشروعیت و حقانیت بوده و از طرف ارگانهای فرهنگی و سیاسی صلاحیتدار ملتهای ایرانی نباید به رسمیت شناخته شوند و نخواهند شد. اینگونه تغییرات و دخل و تصرفها، طبیعتا در تعریف هویت ملی مردمان ایران و یا بازسازی و ساختار سیاسی و اداری ایران دمکراتیک نیز هرگز و اصلا ملاک عمل قرار نخواهند گرفت.

هر امتیاز زبانی، در ذات خود مساله ای سیاسی است

زبان فارسی زبان ملی و مشترک ملل ساکن ایران و در این میان ملت ترک و یا زبانی سراسری در این کشور نیست. اما از آنجائیکه فعلا و عملا در مقیاسی وسیع نقش زبان رابط اجباری را -نقشی که به ظن قریب به یقین در آینده نزدیک آنرا از دست خواهد داد- بازی می کند می باید از آن با وصف زبان "رابط اجباری" یاد نمود. ممکن است عده ای گمان کنند هنگامی که با اطلاق صفت مشترک و ملی برای زبان فارسی مخالفت کرده و خواستار رابط نامیده شدن آن می شویم، این به معنی دفاع و سر فرود آوردن در مقابل موقعیت و عملکرد رابط بودن این زبان است. اما گمان این عده، مقرون به حقیقت نیست.

از آنجائیکه اعطای امتیاز رابط بودن به زبان فارسی در اصل مساله ای سیاسی است، می باید به این مساله از زوایه ماهیت و تاریخ رابطه خاص دو ملت ترک و فارس نیز نگاه کرد. به چه دلیل میبایست ترکان و آذربایجانیان زبان فارسی را به عنوان زبان رابط ملت و دولت خویش در ارتباط با دیگر ملل و دولتها انتخاب کنند؟ این لطف در مقابل کدام خاطره خوش و رفتار متمدنانه همکشوریهای فارس انجام می گیرد؟ نخبگان و روشنفکران فارس تاکنون در دوستی میلیونها تن ترک بومی این کشور چه کرده اند، چه احترامی به زبان و ادبیات ترکی نشان داده اند، چه حمایتی از آن نموده اند؟ دولتمردان فارس چه حق و حقوقی برای اکثریت ترک قائل شده و با آنها چه رفتار انسانی و مدنی کرده اند؟ آیا شخصیتها و نهادهای مدنی فارس، در یک صد سال اخیر تاکنون کلمه ای در اعتراض به محروم نمودن ترکان از حقوق زبانی و ملی شان بر زبان آورده اند؟ ترکان زبان تحمیلی، استعماری و جانشین فارسی را به نشانه قدردانی از چه چیز می بایست به رتبه زبان رابط دولت و مردم خود ارتقا دهند؟

موقعیت دوفاکتوی رابط بودن زبان فارسی، دلیلی بر ادامه این نقش از سوی این زبان در آینده نیست. با توجه به واقعیتهای موجود، نه تنها قطعاً می بایست به موقعیت زبان فارسی به عنوان تنها زبان رسمی و دولتی در کشور بویژه در آذربایجان و دیگر مناطق ملی ترک پایان داد، بلکه از این به بعد زبان فارسی نمیتواند و نباید از موقعیت "زبان رابط بین ملت ترک با هر ملت دیگری از جمله فارسها" برخوردار گردد، کاربرد آن به عنوان "زبان رابط بین دولتهای فدرال ترک" و دیگر دولتهای فدرال ایران نیز بی گفتگو و مطلقاً غیرقابل قبول است.

افول ستاره زبان فارسی به عنوان زبان رابط

با گذشت هر روز از شانس پذیرفته شدن زبان فارسی به عنوان زبان رابط بین ملت‌های ایرانی و یا بین دول فدرالشان در ایران آینده، حتی اگر "فارسها موظف به یادگیری یکی از زبانهای غیرفارس ایران بشوند" کاسته می شود. تعلل دولت جمهوری اسلامی در اعلام بیطرفی ملی خویش و انجام اصلاحات زبانی، و ادامه حمایت ضمنی نخبگان، روشنفکران و حتی قاطبه قوم فارس از سیاستهای فارسسازی دولتی و امحاء زبان و فرهنگ ملل غیرفارس در ایران، باعث بروز احساسات و حساسیت منفی در مردمان و روشنفکران غیرفارس نسبت به زبان

فارسی گردیده است. با روند فارسی‌گریزی و اکراه از این زبان تحمیلی و استعماری در میان ملل ایران بویژه در میان روشنفکران و نخبگان ترک و آذربایجانی که هر روز به وسعت، شدت و عمق آن افزوده می‌شود، بسیار بعید بلکه محال است زبان فارسی در شرایط آزاد به عنوان یکی از زبانهای رابط بین ملت‌های ایرانی پذیرفته شود و یا هر گونه امتیاز و موقعیت ویژه ای به آن اعطا شود. اکنون آشکار شده است که در شرایط آزاد و دموکراتیک، زبان فارسی در آذربایجان همان موقعیت و حقوقی را خواهد داشت که زبان ترکی در فارسستان، نه کلمه ای کمتر و نه کلمه ای بیشتر.

دولت جمهوری اسلامی اخیرا سیاست تبدیل زبان فارسی به زبانی رابط در منطقه را به سیاست راهبردی تحمیل این زبان در داخل کشور- سیاستی که آنرا از دولت پهلوی تحویل گرفته بود- افزوده است. غافل از آنکه زبان فارسی در سطح منطقه ای با ۴۰-۳۰ میلیون متکلم در بخش‌هایی از عقب مانده ترین کشورهای جهان یعنی ایران، افغانستان و تاجیکستان، عاجز از جوابگویی به نیازهای عصر جهانی شدن و فاقد هر گونه قابلیت انطباق با ضروریات زمانه به سرعت در حال پسرفت و حتی نابودی است. فارسی زبانی است که حتی تکلم به آن در داخل کشور، بویژه در آذربایجان تحقیرآمیز و با طرد شدن همراه است و به محض خروج از شهرهای فارس نشین ایران کاربرد خود را از دست می‌دهد.

اما در جبهه زبان ترکی اوضاع کاملا متفاوت است. هر روز که می‌گذرد بر شانس انتخاب زبان ترکی به عنوان زبانی رابط، نه تنها در ایران بلکه در منطقه نیز افزوده می‌شود. زبان ترکی به لحاظ منطقه ای زبان اول ترکیه، آذربایجان، ایران (و زبان ترکمنی زبان اول ترکمنستان)، زبان دوم ارمنستان و زبان سوم عراق و افغانستان است. به چه دلیل ملل منطقه زبان فارسی-تاجیکی را که فقط و بخشا در افغانستان و تاجیکستان کاربرد دارد به زبان سراسری منطقه یعنی زبانی مدرن مانند ترکی، زبان اکثریت مردم کشور که در جنوب شرقی اروپا نیز رایج بوده و یکی از زبانهای پارلمان اروپا و ناتو - و احتمالا در آینده نزدیک اتحادیه اروپا- نیز هست و نقش پل ارتباطی مردم ایران با جهان مدرن و مدنی را بر عهده دارد ترجیح دهند؟ ملل ایران و در راس آنها ملت ترک به زبانی احتیاج دارند که آنها را همزمان به هاپیراثتتیک ۲۵۰ میلیون نفری ترک در جغرافیایی از چین تا اروپای مرکزی، از سبیری تا خلیج عربی که منافع اقتصادی قدرتمندی در پشت سر آن وجود دارد، اتصال داده و قابلیت ارتباط آنها با کشورهای آمریکایی و اروپایی را فراهم آورد.

اعلام زبان فارسی به عنوان زبان رابط در ضدیت با منشور جهانی حقوق بشر است

اقدام برخی از افراد و گروه‌های فارس و فارس‌گرا در اعلام زبان فارسی به عنوان زبان رابط ایران آینده، در ضدیت کامل با روح و مبانی منشور جهانی حقوق بشر و مبارزه در راه تحقق آن است.

وظیفه نخبگان راهنمایی مردم و عرضه کردن آلترناتیوهای گوناگون به همراه روشنگری در باره جنبه های مثبت و منفی هر کدام است نه تصمیم گیری به جای آنها. مشخص نمودن یک و یا چند زبان رابط برای ملت‌ها و دولت‌های فدرال ایران خارج از صلاحیت روشنفکران، شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی است. یک گروه و یا شخصیت سیاسی به چه حقی برای مردم و ملل و دولت‌های گوناگون زبان رابط تعیین میکند؟ اینگونه اشخاص و گروه‌ها صرفاً میتوانند آرزو، ترجیح و یا پیشنهاد خود برای انتخاب زبان فارسی به عنوان زبان رابط ملت‌های ایرانی و یا دول فدرال در ایران آینده را بر زبان آورند. پس از آن، وظیفه نخبگان و سیاسیون و فرهنگیان ملل دیگر است که این ترجیح و پیشنهادها را طی گفت‌وگویی دموکراتیک بررسی کرده و جواب رد و یا قبول خود را اعلام کنند. هرچند این جواب رد از هم اکنون نیز داده شده است.

دموکراسی کسانی که با نام دمکرات، بر آن شرط و شروط میگذارند، زبان قوم اقلیت فارس را زبان رابط و آنرا خط قرمزی غیر قابل عبور اعلام می کنند، دموکراسی ای معیوب و ناقص است. اینگونه اشخاص از هم اکنون هم فاتحه دموکراسی در ایران آینده و هم دمکرات بودن خودشان را می خوانند. آنچه ملل ایران نیازمند آنند دموکراسی ناب و بی تبصره، بدون خط و خطوط قرمز فارسی است.

موقعیت ویژه "زبان رابط" دادن به زبان فارسی ناقص اصل برابری ملت‌های ایرانی و زبان‌هایشان است. همچو تدبیر غیردموکراتیکی که به معنی تأیید تبعیض و بی عدالتی ملی و زبانی موجود و باز به نفع زبان و قوم فارس است، در برنامه و مبارزه دموکراتیک مردم و ملت‌های ایرانی محلی از اعراب ندارد. یا در ایران همه ملت‌ها و اقلیت‌های ملی دارای حقوق برابرند و یا نیستند، یا زبان و ملت فارس یکی از این ملت‌ها و زبان‌های با حقوق برابر در ایران است و یا نیست.

اقدام یکجانبه فارسی‌ها برای تعیین زبان "رابط برای ایران" و مخصوصاً اعطای این موقعیت به زبان فارسی، به ویژه با روح پروژه فدرالیسم ملی و پلورالیسم فرهنگی در ایران و ضرورت بهینه سازی روابط ذاتا متشنج موجود بین نخبگان ملل غیرفارس با هم‌تایان فارس‌شان ناسازگار بوده، نقض غرض است. کسانی که از هم اکنون زبان فارسی را زبان رابط تعیین کرده اند عملاً حکم تأیید بر ادامه، تشدید و گسترش کشمکش و تنش‌های ملی داده اند.

فارسی‌های یکزبانه، غیرفارسی‌های دوزبانه

با فرض اعلام زبان فارسی به عنوان زبان رابط بین دول و یا ملل، مشکل یکزبانه بودن فارسی‌ها و دوزبانه بودن ملل غیرفارس ایجاد خواهد شد که آن نیز مشکلات زنجیره ای متعددی را در پی خواهد آورد:

- در حالیکه ترک‌ها و دیگر ملل ایران مجبوراً فارسی را به عنوان زبان رابط یاد خواهند گرفت، فارسی‌ها- از آنجائیکه زبان ملی و مادریشان در عین حال همان زبان رابط نیز می باشد- محتاج به یادگیری زبان هیچ ملت دیگر ایرانی

نخواهند بود. اعطای امتیاز و ویژگی حس بی نیازی و خودکفائی به یک ملت و سلب آن از ملل دیگر به لحاظ روانشناسی اجتماعی عواقب ناخوشایندی خواهد داشت.

- یک کودک فارس فارستانی در مدرسه تنها زبان فارسی را - که در عین حال هم زبان مادری وی و هم زبان رابط اوست - یاد خواهد گرفت ولی یک کودک ترک آذربایجانی مجبور به یادگیری دو زبان رابط فارسی و مادری ترکی خواهد بود. این بار اضافی بر دوش کودکان غیرفارس قابل توجیه نیست و بر خلاف عدالت و برابری است.

- برای رفع این مشکل، عده ای مطرح میکنند کودکان فارس زبان هم قانوناً مجبور به یادگرفتن یکی از زبانهای ملی رایج در مملکت به جز فارسی شوند. هرچند یادگیری زبان یکی از ملل ایرانی غیرفارس برای فارس زبانان ایرانی به همه حال میباید اجباری اعلام شود، اما با اینهمه یادگیری زبان قوم همسایه از سوی فارسان و از سر تفنن، با یادگیری زبان رابط بین دولتهای فدرال که تسلط بر آن برای صعود در پله های اجتماعی، شغلی، آکادمیک، اقتصادی و سیاسی و ضروری و حیاتی است بسیار متفاوت است. نیاز فارسیها به زبان غیرفارسی غیررابط با نیاز غیرفارسیها به زبان فارسی رابط از دو مقوله متفاوت بوده و لاجرم دارای عواقب متفاوت نیز خواهد بود و این باعث تفاوت در یادگیری زبان غیرفارسی و افت کیفیت آن خواهد شد.

- گفته شده است به لحاظ یادگیری و تحصیل و برخی قابلیت‌های ذهنی کودکان مناطق دوزبانه یا چند زبانه موفقترند. با رابط نمودن زبان فارسی، کودکان فارس که به وسیله همین یک زبان قادر به ارتباط با دیگر ملل ساکن در ایران خواهند بود، از موهبت دوزبانه بودن محروم و در نتیجه از جهت یادگیری و تحصیل و برخی قابلیت‌های ذهنی محکوم به عقب ماندگی و توسعه نیافتگی خواهند شد، یعنی وضعیتی که هم اکنون نیز شاهد آنیم. این بی عدالتی توجیه منطقی ندارد.

- از خطرناکترین عواقب اعلام زبان یکی از ملل کشور به عنوان زبان رابط، ایجاد حس بی نیازی در ملت صاحب آن زبان از آشنائی با زبان و فرهنگ ملل همسایه و غیر است. این همان بلائی است که در ایران با رابط شدن زبان فارسی به واقعیت پیوسته و باعث گردیده که اکثریت مطلق همکشوریهای فارس بویژه نخبگان این قوم با هیچ کدام از زبانها و فرهنگهای ملل همسایه و یا خارجی کوچکترین آشنائی و الفت و انسیت نداشته باشند و حتی به ضرورت آن نیز واقف نشوند. این نیز بنوبه خود باعث بیگانگی گسترده و مفرط قاطبه فارسیهای ایران با مفاهیم حقوق اولیه بشر، برابری زبانی و فرهنگی ذاتی مردم و ملل ایرانی، قبیح و زشتی نژادپرستی و قومیتگرایی افراطی و نهادینه شدن برتری طلبی و توسعه طلبی، تمایل به خشونت و ستیزه جوئی با هر چه رنگ غیرخودی دارد در این قوم شده است. در نتیجه صفاتی و اوصافی مانند خوش نشینی در تاریکیهای تاریخ، درجازدن در دشمنیهای اسطوره ای و باستان، خودکفائی ناشی از غیرستیزی و دیگرگریزی، کینه توزی با همسایه، خودبزرگبینی بیمارگونه و خودپسندی بیجا، رجزخوانی و جنگ طلبی و ادبیات قدرت، نبود فرهنگ مدارا و تساهل تبدیل به خصلتی ملی در میان قوم فارس بویژه دولتمردان و فرهنگیان آن شده است.

- محروم بودن قاطبه فارسیها از یادگیری دیگر زبانها و ناآشنایی با فرهنگهای ملل ایران و در نتیجه خردگی فوق العاده دنیای ذهنی و کانالیزه و تنگ شدن افق دیدشان صرفا محدود به این قوم نمانده، تبدیل به معضلی بزرگ و از عوامل عقب نگهداشته شدن مژمن جامعه ایرانی، کل منطقه خاورمیانه، جهان شیعه حتی اسلام شده است. از اینروست که انتخاب نمودن زبانی به غیر از فارسی در ایران به عنوان زبان رابط، در عین حال کمکی به باز شدن افق دید همکشوریهای فارس تجرید شده از جهان معاصر؛ خو گرفتنتشان با ذهنیت مدرن؛ شناخت بهترشان از ایران، ملل، مردم، زبان و فرهنگهایشان؛ و قدمی تاریخی در راه نزدیکی این قوم به روند جهانی شدن، مدارای فرهنگی و در یک کلام خدمتی عظیم به دمکراتیزاسیون قوم فارس و کل کشور خواهد بود.

به حاشیه رانده شدن زبانهای غیررابط در صورت انتخاب صرفا یک زبان رابط برای همه ملل و دول

اعطای موقعیت زبان رابط فقط به یکی از زبانهای رایج در ایران، علاوه بر محظوراتی که فوقا ذکر گردید، باعث نهادینه کردن تبعیض و بی عدالتی زبانی و ملی و تسریع روند به حاشیه رانی دیگر زبانها و آسیمیلاسیون و یکسانسازی متکلمین آنها خواهد شد:

- اعطای موقعیت زبان رابط به یکی از زبانهای رایج در کشوری چند ملتی - همانگونه که در نمونه های شوروی، چین و حتی کانادا دیده شده است- در نهایت و دراز مدت در خدمت به حاشیه رانده شدن زبانهای هرچند رسمی و دولتی اما غیررابط؛ و تسهیل روند آسیمیلاسیون متکلمین زبانهای غیررابط در ملتی که زبانش به عنوان زبان رابط انتخاب شده خواهد گردید. چنانچه دولتی و رسمی بودن ظاهری زبانهای ملل شوروی سابق در مقابل موقعیت بین المللی و برتری رابط بودن زبان روسی چندان مفید فایده نبود و نتوانست از به حاشیه رانده شدن این زبانها و روند روسسازی این ملتها جلوگیری نماید. در ایران نیز اعطای موقعیت زبان رابط به زبان فارسی، در دراز مدت و بدون شک - حتی در صورت رسمی شدن زبانهای ملی غیرفارس - مانند گذشته در جهت تضعیف و به حاشیه راندن این زبانها و فارسسازی ملل غیرفارس عمل خواهد کرد.

- اعطای موقعیت زبان رابط به یک زبان، به معنی اعطای امکانات و قابلیتهای بسیار مهم در حیطه های گوناگون نوشتاری سیاسی، قانونگذاری، دیپلماسی، اقتصادی، آکادمیک، علمی، حقوقی، روزنامه نگاری، ادبی و مالی ... به آن زبان و شکوفائی، توسعه و تکاملش؛ و همزمان به معنی محروم کردن زبانهای دیگر ملل ایرانی از این همه امکانات، توسعه، شکوفائی و تکامل می باشد.

- بسیاری از همکشوریهای فارس با سوء تعبیر از موقعیت ادبی زبان فارسی در قرون وسطی- که منحصر به این زبان نیز نبوده است، در آرزوی ایجاد ایرانی یک دست فارس و آریائی، حتی ایرانزمینی پارسی زبان از چین و هند

تا قفقاز و بالکان هستند. بروکراتها و تکنوکراتهای بانفوذ متعلق به این دسته نیز که همواره بر تاروپود دولتی پهلوی و جمهوری اسلامی و نهادهای دینی، سیاسی، فرهنگی، آموزشی، تحقیقاتی و نظامی آنها مسلط بوده اند، آشکارا نشان داده اند که نه تنها کوچکترین احترامی به زبان و فرهنگ دیگر ملل ساکن در ایران قائل نیستند بلکه از دشمنی و کینه ای تاریخی بدانها برخوردارند. از سوی دیگر تاریخ معاصر ایران نشان می دهد که این دسته با در دست داشتن مزیت و برتری رابط بودن زبان فارسی، بی تردید در آینده نیز مانند گذشته از تمام امکانات دولت برای کاشتن تخم نفاق و دشمنی بین ملل ایرانی، اعمال تبعیضات زبانی و ملی، گسترش زبان فارسی به زبان دیگر زبانها (فارسسازی دیگر ملل)، و کوشش برای پاکسازی زبان و امحاء فرهنگ ملل غیرفارس سوء استفاده خواهند کرد.

نحوه تعیین زبان رابط بین ملل ساکن در ایران

مشخص نمودن یک و یا چند زبان رابط بین ملتها و ملیتهای ایرانی و یا بین تک تک افراد منسوب به این ملتها خارج از صلاحیت دولتها است. این گونه زبان و یا زبانهای رابط نمی توانند از بالا و از طرف دولت و یا مقامات رسمی انتخاب و دیکته شوند. زبان یا زبانهای رابط بین ملتها طی روندهای طبیعی و غیرطبیعی، در طول تاریخ و به طور خودجوش و از میان زبانهای که افراد قادر به ایجاد ارتباط با آنها می باشند- از جمله به علت رسمی و دولتی بودن آن زبانها و یا یادگیری داوطلبانه و اجباری آنها - مشخص میشوند. در حالیکه موقعیت فعلی زبان فارسی به عنوان زبان رابط اجباری تنها ناشی از یک سبب تاریخی است: کودتای انگلیسی سال ۱۲۹۹.

به عنوان مثال زبان سستی رابط بین ترکان از یکسو و تالشها، تاتها، خلیجها، ارمنیها، آسوریها، یهودیها و نیز بخشهایی از کردان و گیلکان و ترکمنها و ... در آذربایجان و شمال خراسان همواره زبان ترکی بوده است. تعویض این زبان رابط طبیعی و تاریخی با مداخلات صنعی و استبدادی و جایگزین کردن آن با فارسی از پشتوانه ای منطقی برخوردار نیست.

همچنین نیاز و منطقی در اعلام یک زبان رابط واحد برای همه ملل ساکن در ایران وجود ندارد. هر ملت می تواند با ملتهای گوناگون با زبانهای متفاوتی ارتباط برقرار کند. مثلا ملت ترک می تواند با ملل و اقلیتهای ملی فوق با زبان ترکی و با ملل دیگر ساکن در ایران با زبانی دیگر- مثلا انگلیسی- ارتباط برقرار کند.

نحوه تعیین زبان رابط بین دول فدرال ایران

در سایه آنچه گفته شد، بنظر می رسد معقول تر آن است که مساله نحوه تعیین و یا انتخاب زبان رابط بین دولتها در ایران فدرال نیز، نه در سطح مرکزی و واحد بلکه در سطح دو دولت مشخص و بر اساس شرایط و ویژه گیهای دولتهای مورد بحث حل و فصل شود:

۱- هنگام انتخاب زبان و یا زبانهای رابط بین دو دولت فدرال، از میان زبانهای داخلی و یا بین المللی گوناگون عواملی مانند منافع سیاسی دول، خواست ملل، شرایط گذشته تاریخی، جمعیت متکلمین هر زبان، زبانهای کشورهای همسایه، وجود ادبیات مدرن و دمکرات و لاتیک روند جهانی سازی، امپریالیسم و استعمار فرهنگی، هزینه ها و سهولت امر و نیز میتوانند موثر باشند.

۲- نحوه تعیین زبان و یا زبانهای رابط بین دو دولت فدرال ایران و در شرایطی آزاد و دمکراتیک، می تواند بر اساس روابط زبانی و تباری و تاریخی و فرهنگی ملل تابعه آن دو دولت؛ توسط استشارات و مذاکرات سیاسی و توافقهایی دوگانه بین آنها؛ تصویب مجالس ملیشان؛ حتی انجام فرآیند و یا ترکیبی از دو و یا چند عدد از این روشها صورت پذیرد.

به عنوان مثال بسیار طبیعی خواهد بود اگر دولتهای آذربایجان جنوبی، قاشقای یورد (ترکان جنوب ایران) و آوشار یورد (ترکان شمال شرق ایران) و حتی خلجستان (در آذربایجان جنوبی) زبان ترکی را به عنوان زبان رابط خود برگزینند. در این نمونه، کوچکترین دلیل و فایده ای برای انتخاب زبان فارسی به عنوان زبان رابط این دولتهای ترکی متصور نیست. به عنوان مثالی دیگر، زبان رابط میان دولتین آذربایجان جنوبی و ترکمنستان جنوبی نیز می تواند ترکی استانبولی که عملاً در حال حاضر به عنوان زبان رابط جهان تورک عمل می کند تعیین گردد. در اینجا نیز لزوم و منطقی در انتخاب زبان فارسی بین دو دولت ترکی آذربایجان جنوبی و ترکمنستان جنوبی وجود ندارد.

گزینه انتخاب زبان فارسی بین دو دولت فارسستان و به عنوان مثال آذربایجان متصور است. اما با توجه به عواملی که هنگام اشاره به ماهیت سیاسی زبان رابط شمرده شد، این گزینه نیز عملی نیست. اکنون قطعی شده است که دولتین آذربایجان و فارسستان می باید بر سر زبان سومی به عنوان زبان رابط - مانند انگلیسی - به توافق برسند.

گزینه ای قابل تامل: زبان رابط انگلیسی

هرگاه همچنان ضرورت انتخاب تنها یک زبان به عنوان زبان رابط کل ملل و دول در ایران آینده احساس شود، به نظر میرسد بهترین روش اجتناب از انتخاب یکی از زبانهای ملل ساکن در ایران بویژه زبان فارسی به عنوان تنها زبان رابط است. از همین روست که تعداد روزافزونی از روشنفکران ایرانی منسوب به ملت‌های مختلف خواهان اعلام زبانی بین المللی مانند انگلیسی که زبان ملی و مادری هیچ ملت ایرانی نیست، به عنوان زبان رابط بین دول فدرال ایران و یا حتی به عنوان زبان رابط دولت مرکزی با دول خارجی و در روابط بین المللی میباشند.

وظیفه روشنفکران منسوب به ملل مختلف ساکن در ایران است که برای مردم روشن سازند به نفع همه مردم ایران است که زبان همه ملل و اقلیتهای ملی ساکن در این کشور همزمان زبان رسمی اعلام شوند و علایق

زبانهای ملل در مناطق ملی مربوطه خود زبان دولتی اعلام کردند. همچنین وظیفه روشنفکران است که در باره فوائد و مزیت‌های انتخاب زبانی غیربومی و ترجیحا بین المللی مانند انگلیسی به عنوان زبان رابط بین دول فدرال ایران و یا حتی به عنوان زبان رسمی دولت مرکزی روشنگری نمایند. در راس این مزیت‌ها، حفظ بیطرفی دولت مرکزی و پایان دادن به برتری و فروتری ملی و زبانی و کشمکش‌های فرسایشی ناشی از آن در ایران است.

ضدیت با فارسیها و زبان فارسی

عده ای مطرح می سازند محروم کردن زبان فارسی از موقعیت زبان رابط اجباری، به معنی ضدیت با زبان فارسی و کنار گذاردن آن است. جواب آنکه کسی مخالف و دشمن زبان فارسی نیست و نمیخواهد ایرانیان زبان فارسی را کنار بگذارند، بلکه ملت‌های ایران تمام و عین حقوق و امتیازاتی را که زبان فارسی از آن برخوردار است برای زبانهای ملی خود نیز میخواهند. این دشمنی با فارسی و یا هیچ زبان دیگری نیست. همانگونه که مبارزه با آپارتاید در آفریقای جنوبی ضدیت با نژاد سفید نبوده و نیست، مبارزه با حاکمیت انحصاری قوم اقلیت فارس و سلطه سیاسی و فرهنگی این قوم و تلاش قومیت‌گرایان افراطی فارس و دولت جمهوری اسلامی برای یکسان سازی و نابودی هویت، زبانها، فرهنگها و از بین بردن حاکمیت ملی ملت‌های غیرفارس ایران هم ضدیت با فارسیها و زبان فارسی نیست؛ حتی بر عکس، این دوستی و خدمتی واقعی به زبان و فرهنگ قوم فارس است.

ملل و اقلیتهای ملی غیرفارس در ایران، به زبان فارسی که به هر حال زبان اقلیتی ۲۵ - ۳۵ درصدی در ایران و همچنین زبان گروه‌هایی در کشور همسایه افغانستان است احترام میگذارند و کسی معترض حقوق ملی فارسان ایران نیست. اقلیت فارس - به شرط احترام به هویت و زبان و فرهنگ ملل دیگر - حق دارد در ایران آزاد و دمکرات به زبان خود بخواند و بنویسد، همچنانکه حق دارد زبان ملی اش فارسی به عنوان زبانی رسمی در سراسر کشور و زبانی دولتی در منطقه فدرال فارستان شناخته شود. اما شناخته شدن این حقوق به معنی آن نیست که خلق ترک ایران و آذربایجان مجبور باشد زبان فارسی جانشین، تحمیلی و استعماری را به جای زبان ملی، مشترک و مادری خود ترکی بپذیرد و یا آنرا به عنوان زبان رابط با دیگر ملل قبول کند. فارسیها می باید درک کنند که زبان فارسی پس از این، صرفا می تواند دارای حقوقی متناسب با تاریخ دولتی بودن، واقعیت‌های جهان معاصر، اصول جهانی حقوق بشر و وزنه جمعیتی حاضر خود باشد و نه بیشتر از آن. فارسی نه زبان ملی و نه زبان مشترک ملل دیگر ایران است و نه زبان رابط اقلا دولت آذربایجان با دیگر دولتها خواهد بود.. زبان فارسی بعد از این نباید و نمیتواند به جز زبان ملی و محلی قوم فارس در شرق و برخی نواحی مرکزی ایران بکار رود.

گُرچه یه هو!!!